

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه‌ی شهادت جانسوز مولایمان حضرت ابامحمد حسن بن علی الازکی العسکری صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و علی ابنه الطاهر المطهر هستیم این شهادت جانسوز را خدمت فرزند بزرگوارشان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و عمه‌ی معظمه‌ی ایشان حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما اعزه تسلیت عرض می‌کنیم. و امیدواریم که همه‌ی ما جزو شیعیان و موالیان راستین آن بزرگوار و آباء گرام و فرزند گرامی ایشان ان شاء الله بوده باشیم و در دنیا و آخرت دست‌مان از دامان پر مهر و محبت ایشان محروم نماند ان شاء الله. این صلوات خاصه‌ی آن وجود مبارک را تقدیم می‌کنیم خدمت ایشان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرِّ التَّقِيِّ الصَّادِقِ الْوَفِيِّ النَّوْرِ الْمُضِيِّ خَازِنِ عِلْمِكَ وَ الْمَذْكُورِ بِتَوْحِيدِكَ وَ وَلِيِّ أَمْرِكَ وَ خَلَفِ أَيْمَةَ الدِّينِ الْهُدَاةِ الرَّاشِدِينَ وَ الْحُجَّةَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبُّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ حُجَجِكَ وَ أَوْلَادِ رُسُلِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

این صلواتی که عرض شد از وجود مبارک خود امام حسن سلام الله علیه نقل شده است و دارای یک نکته‌ی اخلاقی است. می‌فرمایند راوی این صلوات ابومحمد یمنی گفت چون حضرت عسکری علیه السلام از ذکر صلوات بر پدرشان فارغ شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا والد معظم خودشان امام هادی صلوات الله علیهم اجمعین، صلوات بر هر یک از این بزرگواران را حضرت بیان فرمودند و بر صدیقه‌ی طاهره‌ی سلام الله علیها، و نوبت به خود آن جناب رسید ساکت ماند، عرضه داشتیم کیفیت صلوات بر باقی را بفرمایید فرمود اگر نه این بود که ذکر این نکته از نشانه‌های دین است و خدا ما را امر فرموده که به اهلش برسانیم هر آینه دوست داشتیم که ساکت بمانم. ولی چون در بیان دین است پس بنویس. و صلوات بر خودشان را هم بیان فرمودند.

خب ببینید انسان کامل، معصوم، کسی که بالاتر از او در عصر خودش وجود ندارد اما در عین حال، وقتی چیزی به تعریف خودش برمی‌گردد تعدی دارد مگر این که امر خدای متعال باشد این است که خیلی درس‌آموز است که انسان به هر مقام‌هایی که ... حالا این‌ها که قابل مقایسه نیست، مقامات ظاهری، علمی و کذا و کذا، خدای ناکرده موجب غرور، موجب خود بزرگ‌بینی، موجب اغترار، موجب تکبر بر دیگران که یکی از آفات علم

متأسفانه همین حالتی است که خدای ناکرده ممکن است که بر کسی پیدا بشود این امام معصوم که سرآمد همه‌ی عالمیان هست می‌بینید که این جور مواظبت از خودشان دارند.

امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه هم در بعضی از کلمات ایشان هست که اگر نبود تعریف از نفس، ولی در عین حال گاهی هم برای این که بالاخره امر دین هست و واقعیتی هست که مأمور هستند به بیان آن‌ها، خب بیان می‌فرمودند. این‌ها خیلی مهم است واقعاً که شیطان بالاخره در کمین انسان هست که ممکن است زمان‌هایی هم انسان را رها کند، رها کند و این ترفند او باشد که یک مرتبه در یک جایی در یک جایگاهی که می‌رسد یک مدتی بعد خلاصه کار خودش را انجام بدهد معاذالله. خدا همه‌ی ما را از شرور و آفات نفس و آفات علم ان شاءالله حفظ بفرماید.

دلیل چهارمی که به آن استدلال شده برای این که عجز از توره لازم نیست، حالا یا در صدق اکراه و یا در حکم اکراه، روایات فراوانی است که در مورد حلف کاذباً، حلف دروغین وارد شده است که یا تجویز فرموده است حلف کاذب را در موارد اکراه و تقیه و حتی در مورد... یا دروغ در مورد مصلحت را یا حلف در مورد مصلحت را. و یا امر فرموده به این. به این روایات هم استدلال شده که شیخ اعظم قدس سره به این روایات هم استدلال فرموده و فرموده است که اگر توره لازم بود و معتبر بود لأشیر الیها، در این طایفه‌ی از اخبار کثیره. و حال این که هیچ اشاره‌ای در آن‌ها نشده، امام نفرمودند اگر می‌توانی توره کن، اگر نمی‌توانی توره کنی حلف کاذب بجا بیاور. هیچ تنبیهی، اشاره‌ای به این مطلب نفرمودند و این عدم تنبیه و عدم اشاره به توره، دلیل است بر آن که آن اعتباری ندارد.

حالا تقریب استدلال به این طایفه؛ شیخ قدس سره تفصیلاً تقریبی بیان نفرمودند همین فرمودند که اشاره نشده و از این اشاره نشدن، خواستند این استفاده را بفرمایند. در مقام تقریب دلالت این عدم اشاره بر آن مدعا، وجوهی قابل حالا بیان هست که باید بعد ببینیم که آیا این وجوه تمام می‌شود یا تمام نمی‌شود.

وجه اول این هست که ظاهر این روایات مبارکات این هست که از حیث اکراه می‌خواهد بفرماید که حلف کاذب اشکالی ندارد یعنی چون تطبیق می‌کند کبرای رفع اکراه بر این موارد، و لذا حلف کاذب اشکالی ندارد. خب وقتی امام علیه السلام تطبیق می‌فرمایند و از این باب دارد می‌فرماید که حتی در بعضی روایاتش هم که روایات باب دوازدهم کتاب الایمان هست. باب دوازدهم توی ذهنم هست که حدیث دوازده، «باب جواز الحلف فی الیمین الکاذبه للتقیة کدفع الظالم عن نفسه أو ماله أو نفس مؤمن أو ماله»، حدیث دوازده که سند آن هم تمام است «و عن ابیه عن صفوان بن یحیی» یعنی احمد بن ابی عبدالله البرقی «عن ابیه عن صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر جمیعاً عن ابی الحسن ع فی الرجل یتکره علی الیمین فیحلف بالطلاق و العتاق و صدقة ما یملک أ

يَلْزَمُهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَضَعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَمْ يُطِيقُوا وَمَا أَخْطَأُوا» که این جا خب خیلی دیگر حضرت تطبیق فرمودند. حالا گفته می‌شود ظاهر کل این روایات، ولو این که بحسب ظاهر هم نامی از حدیث رفع برده نشده باشد ظاهر این هست که بر اساس صدق اکراه هست که این جاها اکراه صادق است، پس دلیل رفع هم تطبیق می‌کند و از این جهت.

خب وقتی امام در این مواردی که امکان توریه هست می‌فرمایند که اکراه صادق است فلذا آن کبری هم بر این جا تطبیق می‌شود این یکشف از عدم أخذ عدم امکان توریه در مفهوم اکراه. و الا لایستقیم این مطلب. این یک تقریب که در حقیقت ما از این روایات یک معنای لغوی را داریم کشف می‌کنیم که صدق اکراه لغۀ توقّف ندارد.

تقریب دوم این هست که نه، ما معنای لغوی را کشف نکنیم، ولی کشف کنیم که در تطبیق این جهت را لازم نیست ملاحظه بکنیم ولو لغۀ صادق نیست اما شارعاً تطبیق می‌شود در این موارد. حالا إمّا بالحکومة که می‌فرماید این جا اکراه هست. و إمّا به این که اگر حکومت هم نباشد کشف می‌کند از این که اکراه در السنه‌ی آن روایاتی که اکراه در آن أخذ شده معنای اعم اراده شده. «رفع مااستکرها علیه» و اکراه، این‌ها، آن جا خود گوینده علیه السلام معنای اعم اراده کرده حکومت این هست که نه، همان معنای لغوی باشد بعد این را تنزیل کند منزله‌ی او، یا ادراج کند در او بالحکومة. اما اگر بگوییم نه از اول وقتی فرموده «رفع مااستکرها علیه»، این اکراه اعم از آن معنای لغوی اراده شده. این کشف بکند عن أحد الامرین که نمی‌خواهد بگوید در لغت این جوری نیست پس معنای لغوی را کشف نمی‌کند ولی أحد الامرین کشف می‌شود.

تقریب سوم این هست که بگوییم وقتی حلف کاذباً، این اثر حلف در صورتی که اکراه باشد بر او بار نیست در موارد اکراه، اثر حلف که حنث باشد و کفاره باشد و امثال ذلک باشد بر آن بار نیست پس بنابراین در موارد بیع و معاملات و این‌ها که انشاء هست در آن موارد هم اثر بار نیست بر آن، لعدم الفرق بینهما، قیاساً آن جا را به اینجا. این سه تقریبی است که وجود دارد.

در کلمات اعظم بر بعد از شیخ معمولاً به این استدلال اشکال شده و مناقشه شده. مناقشات متعددی است که اعظم فرمودند اما چون تقریب در مقام تقریب استدلال، تقریب مشخصی در کلمات ندیدیم، این تقاریب ثلاثه را که عرض کردیم به طور مشخص در کلمات رؤیت نشده، حالا بنده واقف نشدم شاید هم باشد نمی‌دانم. ولی جواب‌هایی که می‌دهند این جواب‌ها به کلّ التقاریب نمی‌خورد هر کدام آن‌ها به یک تقاریب می‌خورد و باید در مقام محاسبه این جواب‌های مختلفی که داده شده محاسبه بکنیم که این جواب با کدام تقریب و می‌تواند جواب از کدام تقریب باشد؟ ممکن است جواب از یک تقریب باشد جواب از تقریب دیگری نباشد.

جواب اولی که داده شده، حالا اول که می‌گوییم یعنی یکی از جواب‌هایی که داده شده که ما حالا آن را جواب اول قرار می‌دهیم جوابی است که از کلمات مثل امام قدس سره، محقق اصفهانی قبل از ایشان و محقق حکیم قدس سرهم اجماعین استفاده می‌شود و حالا من به این ادبیات ذکر می‌کنم چون ...

این هست که این که در این روایات اشاره نشده است به مسئله‌ی توریه، سرّ آن احد امور ثلاثه علی سبیل معنی الخلوّ ممکن است که باشد. یا علت آن این هست که اصلاً قلیل التحقّق است توریه. چون توریه کردن بر خلاف طبع است که انسان وقتی یک لفظی را می‌گوید که یک معنایی دارد لفظ را بگوید معنا را اصلاً اراده نکند، این خودش یک عنایت ویژه می‌خواهد که لفظ را بگویی و معنا را اراده نکنی. یا آن معنایی را که مال آن لفظ هست اراده نکنی یک معنای دیگری را بیایی اراده کنی. این یک به قول آقای حکیم یک سیطره‌ی بر لفظ و معنا و این‌ها می‌خواهد. و بخصوص در حالات دهشت و وحشت و اضطراب و این‌ها معمولاً کسی توجه به این‌ها پیدا نمی‌کند فلذاست این اصلاً قلیل التحقّق است توریه. و ادله و روایات و جواب استفتائات ناظر به افراد قلیل و نادر که ملحق به معدوم کأنّ هست نیست، مثلاً توی کدام استفتاء وقتی کسی استفتاء می‌کند مثلاً جواب می‌نویسند که اگر شما نمی‌دانم خنثای مشکل نباشی حکم آن این هست. خب خنثای مشکل توی عالم هست و حکم آن هم فرق می‌کند در یک‌جایی. اما در جواب استفتاء و سؤال سائل چون این فرد خیلی نادر التحقّق است این لزومی دیده نمی‌شود که بیایند تقیید بکنند یا شرط بکنند که اگر این حالت را نداشته باشید، در این جا هم همین است چون قلیل التحقّق است پس بنابراین اشاره نشده نه این که اگر امکان داشت اکراه صادق است نه، اکراه صادق نیست اما قید نکردند برای این که این یک فرضی هست که ... این یک بحث.

س:؟؟؟

ج: پس اشاره نکردند پس معنای آن این نیست که لغت این‌جوری نیست نه در لغت نباید باشد. اما حالا چرا این‌جا اشاره نکردند؟ برای این که قلیل التحقّق است.

دو این که وجه عدم اشاره این هست که قلیل الفائدة است نه قلیل التحقّق. فرض کنید قلیل التحقّق هم نباشد اما قلیل الفائدة است چون معمولاً با توریه، ولو شخص بلد باشد و توجه به آن داشته باشد تفصّی به توریه معمولاً تحقّق پیدا نمی‌کند و لو می‌رود. به قول آقای حکیم خود دروغ گفتن، خیلی‌ها وقتی می‌خواهد در مقام دروغ برمی‌آیند که دروغ بگویند یک‌جوری می‌شود که آدم می‌فهمد دارد دروغ می‌گوید. لو می‌رود. مثلاً می‌گوید مثلاً پدرت هست؟ یا قم هستی؟ یا فردا هستی؟ این می‌خواهد دروغ بگوید حالا چون بر خلاف واقع دارد می‌گوید و خلاف قرائنی که معمولاً هست و این‌ها، این معلوم می‌شود که این ... حتی از اثر حالات روانی این دروغ‌سنج هم داریم دیگر. این پلیس‌ها و این‌ها دروغ‌سنج هم دارند مثل این که. که می‌فهمند. حالا فکیف به توریه که

خلاف طبع هم هست و مشت شخص باز می‌شود که این دارد بی‌خود می‌گوید. این هم یک وجه دیگری که معمولاً اثر و مشت اشخاص باز می‌شود و در اثر این که مشت‌شان باز می‌شود ضرر به ایشان متوجه می‌شود. این نکته در کلام امام بیش‌تر به آن توجه شده و آقای حکیم دارند منتها آقای حکیم یک‌جوری عبارت ایشان هست که آن وجه اول هم که عرض کردیم که قلیل التحقق است یک حرف این است اصلاً قلیل التحقق است یعنی کسی بلد نیست معمولاً توریه بکند.

دو این هست که کار به قلیل التحققی آن ندارد می‌گوید ولو فرض کنید که قلیل التحقق هم نباشد اما ما بها التفصی معمولاً نیست که «من أن عدم التنبيه على التورية لأجل ندرة امكان التخلص بها» تخلص به آن ندرت دارد «من غير احتمال الوقوع في الضرر المتوعد به في موارد هجمة العُشَّار و الظالم فإنها غير سهلة على نوع المكلفين فلو ألزموا بها لوقعوا نوعاً في الضرر» چون می‌فهمد که ا داری قسم دروغ می‌خوری؟ می‌گویی مال ندارم؟ عُشَّار وقتی می‌خواهند عُشر بگیرند و مالیات بگیرند خب می‌گوید قسم بخور که ندارم، همراه تو مالی نیست. یا از همین روایات این‌جا روشن می‌شود که اگر کسی رقیق همراهش بود، یعنی عبد و إماء و این‌ها داشت مالیات باید بدهد. این‌ها قسم می‌خوردند که نه این‌ها احرار هستند این‌ها دوستان ما هستند از امام آمده سؤال کرده که من عبد و این‌ها همراه من بود به این‌ها که رسیدم گفتم نه این‌ها همه آزاد هستند ما با این‌ها دوست هستیم مثلاً رقیق هستیم داریم می‌آییم این‌ها بنده‌ی من نیستند برای این که مالیات ندهیم. عبد، إماء مالیات داشته، وقتی وارد شهری می‌شدند یا کشوری می‌شدند مالیات باید می‌دادند.

س: ??? وقتی که یک ظالمی دارد جرح می‌کند تو اصلاً توریه هم بکن، او کار خودش را می‌کند پس تفصی از ??? تفصی به غیر توریه، من یک خدم و حشمی داشتم می‌توانستم دفع ضرر متوعدّ علیه بکنم بدون فروش، این‌جا می‌گوید اگر تو توریه هم بکنی آخر این ظالم کار خودش را می‌کند ???

ج: نه، ... بله یعنی اگر شارع بپاید به این الزام بکند فایده‌ای ندارد چون لو می‌روند.

س: نمی‌گوید لو می‌روند؟

ج: چرا. نه او قسم که خورد می‌رود دیگر. وقتی قسم خورد آزاد می‌شود می‌گوید بیا برو. عُشَّار قسم که خورد می‌گوید برو.

س: ???

ج: نه، نمی‌گوید کار خودش را می‌کند یعنی می‌فهمد که دروغ داری می‌گویی، ایقاع ضرر می‌کند برای تو، آن ضرر متوعدّ به را بار می‌کند.

س: ???

درس خارج فقه استاد شب زنده‌دار دام ظلّه

موضوع: بیع

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳

ج: نیست دیگر، فرض این هست که این نیست آن که می‌رود، آن را که آقایان دارند می‌گویند این هست.

س: آقا مثلاً توی مثال بیع خود ما اگر طرف الزام می‌کند من می‌خواهم تخلّص بکنم با توریه ???

ج: بله بگوید بعث.

س: توریه هم اصلاً من کردم. اما گفتم ???

ج: خب معلوم می‌شود این‌ها حرف‌شان این هست بله. می‌گوید فلان فلان شده بی‌خود داری می‌گویند بعث. قصد نکردی.

س: آخر این که خیلی خلاف فرض است کی گفته توریه وقتی بکنی اگر بگوییم دفع با آن صادق است کی گفته که می‌فهمد؟ از کجا می‌فهمد که قلیل الفائده است؟ آن‌ها اینقدر نفوس زکیه هستند خودشان بزرگان، فکر می‌کنند خودشان دروغ نگفتند فکر می‌کنند که مردم هم بلد نیستند بگویند مردم راحت می‌گویند ???

ج: دروغ بله. دروغ عین توریه است.

س: آخر می‌گوید فکیف بالتوریه؟

ج: بله.

س: دروغ را که زیاد می‌گویند توریه هم بلد باشند اینقدر می‌گویند ???

ج: شما نهج الفقاهه دارید آقای چیز؟ اگر آن را بیاورید عین عبارت آقای حکیم قدس سره، این هست مقصود این آقایان که این‌ها چون توریه کاری است یک هنری می‌خواند یک تسلّطی می‌خواهد یک وارد بودن می‌خواهد اگر شارع الزام بکند بگوید توریه بکنید معمولاً مشت‌ها باز می‌شود.

س: امثال بیع آن‌ها اصلاً قصد برای آن منکر مهم نیست در امثال بیع آن‌ها که محل بحث ماست این که آن شخص مکرّه قصد بکند برای ??? مهم نیست می‌گوید ولو این که قصد هم نکرده مهم نیست برای او، مهم این هست که این را بگوید که در واقع آن ??? آن که حکم شرعی برایش مهم نیست که؟

ج: چرا مهم است.

س: اگر آن مهم باشد که در هر صورت آن ???

ج: نه آن می‌گوید بفروش و الا کذا خواهم کرد.

س: خب اگر بتوانم این‌جا را توریه بکنم او برایش مهم نیست ???

ج: نه توریه بکند ... چرا، می‌گوید آقا پس نمی‌فروشی؟ نه آن واقعاً ...

س: ???

درس خارج فقه استاد شب زنده‌دار دام ظلّه

موضوع: بیع

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳

ج: نه یا می‌گوید قسم بخور برای این که زوجهات مطلقه است یا قسم بخورد که بندگان آزاد هستند این می‌خواهد که آن‌ها مطلقه باشند برود خودش با آن‌ها ازدواج بکند.

س: نه اگر شرعی برای او مهم باشد که

ج: نه چرا آخر حد دارد. ببینید کسی درست است ولی می‌خواهد بگوید مال من باشد به مردم بگوید این را خریدم، نه این که دزدیدم، نه این که غصب کردم.

س: باز هم ندارد باز هم قلیل الفائده است بخاطر چی؟ بخاطر این که طرف می‌آید حجت می‌آورد می‌گوید آقا این آقا خودش طلاق داده ظاهر هم حجت است طرف می‌آید می‌گوید آقا من اراده‌ی دیگری داشتم، می‌گویند ولی در ظاهر در محضر آمدی قسم خوردی، قسم که خوردی پس زنت مطلقه‌ی تو شده من رفتم گرفتم او را، فلذا می‌گوید شرط هم بکنی قلیل الفائده است فائده‌ی تفصی نکردی از دفع ضرر.

ج: نه،

س: ???

ج: نه این تفصی نکردی، نه این که این جهت، یعنی در حقیقت برای خاطر این هست که قلیل الفائده است از این جهت که این در حقیقت لا یتفصی بها،

س: ???

ج: نه، چرا؟

س: کار خودش را می‌کند.

ج: نه، از چه جهت؟ جهتش را بگویید. از چه جهت کار خودش را می‌کند؟ چون می‌فهمد که بی‌خود داری می‌گویی.

س: اصلاً این خلف فرض است.

ج: نه.

س: فرض بکنید ما یک جامعه‌ای هستیم که همه بلد هستیم که توریه بکنیم. فرض این هست. تفصی بالتوریه ???

ج: بله بلد هم باشیم این‌هایی که قلیل الوجود ... نه بلد هستید ولی این یک امر بلدی است که آن فایده‌ای که می‌خواهید از آن ببرید که آن فایده عبارت است از این که با او تحرّز بکنید و تخلّص بجویند از ضرر متوعّد علیه، این معمولاً بر این مترتب نمی‌شود.

س: ??? الان خودتان فرمودید ظاهر ??? برای مکره حکم شرع مهم است یا ظاهر مهم است؟ یکی از این دو تا هست دیگر.

ج: نه آن واقع امر ???

س: اگر حکم شرع مهم است شرع که این‌ها را القاء کرده. اگر ظاهر مهم است خب این که قصد بکند یا قصد نکند ظاهر را گفته دیگر؟

ج: نه آن یک چیز دیگری است ببینید آن یک امر آخری است که گفته می‌شود که ...

س: برای او ظاهر مهم است ??? بدانم توریه دارد می‌کند برای او مهم است در حضور دیگران این کلمه را بگوید که این حجتی بشود ???

ج: نه اصلاً کسی دیگری نیست.

س: ???

ج: نه می‌گوید بفروش به من.

س: نه، یعنی ظاهر برای او مهم است یا حکم شرع؟

ج: بله می‌گوید بفروش.

س: نه ظاهر مهم است یا حکم شرع؟

ج: گاهی هم ممکن است که یک مصلحتی باشد. مثلاً فرض کنید شهرداری می‌گوید باید این زمین را بفروشی.

س: خب همین ظاهر مهم است یا حکم شرع؟ اگر حکم شرع مهم است که در هر صورت ملغی است، اگر هم ظاهر مهم است که چه قصد بکند و چه قصد نکند ظاهر وجود دارد ظاهرش که ???

ج: نه به مقام اثبات دیگری کاری نداریم ببینید ...

س: ???

ج: نه حرف بر سر این هست که شما می‌خواهید بگویید در جاهایی که توریه ممکن است تخلّص می‌شود کرد و با توریه می‌شود تخلّص پیدا کرد آن‌جا صدق اکراه نمی‌کند. و این روایات هم امام اشاره نفرمودند ائمه علیهم السلام در این روایات اشاره نفرمودند جوابی که آقایان می‌دهند این هست که علت اشاره نکردن آن‌ها چیست؟ علت آن این هست که توریه برای تخلّص نافع نیست چرا نافع نیست؟ برای این که آن‌ها می‌فهمند. و یقه‌ی او را می‌گیرند و آن متوعّد علیه را بر ??? او ایقاع می‌کنند از این جهت است و الا اگر نفهمند که خب گفت بت.

س: نه من می‌گویم بفهمد هم برایشان مهم نیست چون مکره دنبال قصد واقعی نیست دنبال ???

ج: چرا چرا نه، آن حرف آخری است.

بله فرموده است که «إذ فيه و كذا ما في كلامه قدس سره من أنّ العجز عن التوریه لو كان معتبراً لأشير إليه في الاخبار المجوّزة للحلف كاذباً عند الخوف و الاكراه انتهى. إذ فيه أنّ التفصّي بالتوریه شيءٌ نادرٌ جداً خصوصاً في موارد الخطر العظيم لأنّ استعمال اللفظ في غير معناه على نحو التوریه غير مألوف للمتكلّم يحتاج الى عنايات لا تخفى على السامع الا إذا كان المتكلّم من اهل الملكات في ذلك الناشئه من كثرة المزاوله و الممارسه و لذا ترى كثيراً من الناس يُعرف كذبهُ بمجرد النطق لقلّة المزاوله مع أنّ الكذب أخفّ مؤونةً من التوریه»
س: ???

ج: بله این عبارت تا فرض اول است. تا این جا. ما گفتیم قلیل الوجود است قلیل التحقق است چرا؟ برای این که یک هنرمندی و توانایی می‌خواهد که معمولاً ندارند افراد.

دو: «و لعلّ ترك التنبيه على التوریه لأنّنا غالباً لا يحصل بها التفصّي بل الوقوع في الخطر» به این توریه، نه این که نیست کم هست، بلد هستند اما به توریه تفصی معمولاً حاصل نمی‌شود چون می‌آنها باز می‌شود. این هم دوم. سوم: سوم این هست که لعلّ امام که نفرموده، اشاره‌ای به این نفرموده است برای احتیاط باشد که این آدم‌ها در معرض این واقع نشوند که لو بروند. احتیاطاً نفرموده توریه بکنید احتیاطاً این را نفرموده، که این تعبیر احتیاطاً للاحتیاط، این در عبارت محقق حکیم است ولی واقع آن در کلام امام و ازهی احتیاط را نفرموده در کلام امام و در کلام محقق اصفهانی هم هست.

می‌فرمایند که «قول أنّ البناء علیها» یعنی علی التوریه «علی خلاف الاحتیاط فی لزوم دفع الضرر المتوعّد به إذ لا یأمن من ظهور الحال بنحو یوجب الوقوع فی الضرر»

س: یعنی توی مرحله‌ی اقتضاء منظور ایشان هست؟

ج: نه ظهور حال پیدا می‌کند.

س: نه توی مرحله‌ی اقتضاء این احتیاط وجود دارد؟

ج: از طرف شارع، یعنی حکمت این که ...

س: ???

ج: بله، حکمت این که شارع دیده این خلاف احتیاط است از این جهت این کار را اشاره نفرموده و آن را اعتبار نکرده. و معنای آن این نیست که در صدق اکراه، با این که اکراه نیست اما ...

مرحوم امام قدس سره این جا دارند که این آسان نیست و ممکن است در ضرر متوعّد به واقع بشود. یا مرحوم محقق اصفهانی دارند در جلد دوم صفحه‌ی ۴۶ «أنّ الوجه لعدم الاشارة الى التوریه في الاخبار لعلّه من أجل أنّ طبع المتكلّم في ابراز مقاصده بذكر اللفظ الظاهر في معناه، المرتکز في ذهنه و اذهان المحاورين و لا يمكنه

التوریه علی خلاف طبعه الا بالترویه» یک خرده باید فکر بکند ببیند چه جوری بگویم و این‌ها «و هو فی مقام اکراه الظالم علی الحلف و السبّ و الترویه اثرٌ جدّاً فالشارع من باب المنّة علی المکلّفين لم یُلزمه بالتوریه لمکان العسر عموماً» که حالا این یک مقداری تفاوت می‌کند یعنی آن احتیاط می‌گوید که برای این که یک وقت این‌ها واقع نشوند ایشان می‌فرمایند برای این که این کار مشکلی هست، منت گذاشته می‌گوید که من این کار را لازم نمی‌دانم. پس این هم می‌شود ما یک وجه مثلاً چهارمی قرار بدهیم.

پس تا حالا این چهار وجه را آقایان بیان کردند چرا لم یُشر؟ «إمّا لكونها قليل التحقّق، یا لكونها قليل الفائدة»، چون مشتها باز می‌شود سه: «لکونه خلاف الاحتیاط» برای این‌ها، چون این‌ها در معرض این قرار می‌گیرند که ... چهار: این که عسر است و مشکل است بر افراد منت گذاشته شارع، و گفته این را نمی‌خواهم. این چهار تا وجه جواب کدام یک از تقریب‌ها می‌تواند باشد؟ تقریب اول این بود که از این کشف بکنی که در لغت نیست نه این کشف نمی‌کند که در لغت نیست در لغت هم هست ولی امام اگر فرمودند اشاره فرمودند بخاطر یکی از این امور است.

س:؟؟

ج: کار به لغت ندارد.

تقریب دوم چه بود؟ تقریب دوم این بود که بله در لغت امام نمی‌خواهد بفرماید اما می‌خواهد از باب حکومت بفرماید این جاها اکراه هست. و تطبیق فرموده و یا این که حکم آن این جا این هست حالا و آن اکراه را در معنای اعم استعمال فرمودند.

س:؟؟

ج: و حکومت نیست ولی کاشف است از این که در معنای اعم استعمال فرموده اکراه را. این بیانات خب می‌تواند جواب این باشد که با این استدلال چه منافاتی دارد این‌ها؟ خب این‌ها می‌توانند سرّ مسئله باشند که حضرت فرموده. اما اگر یک جایی اکراه را ... به عبارة أُخری آن روایاتی که ما می‌بینیم امام تطبیق فرموده مثل آن روایت دوازدهم که اصلاً وقتی که امام فرمودند که روایت «رُفِعَ ما استکرها علیها» را خواندند تطبیق فرموده خب این تطبیق اگر در لغت آن جوری باشد و می‌دانیم که امام این جوری دارند تطبیق می‌فرمایند خب این‌ها می‌تواند وجه چه باشد؟ می‌تواند وجه این باشد که امام منّة این جا را تطبیق می‌فرمایند، این‌ها فلسفه‌ی تطبیق امام تعبداً هست و ادراج این مورد را در اکراه هست تعبداً و این حکومت ادراج حکومتی این است در آن. که یا چون قلیل التحقّق است خب آن موردها را هم الحاق فرموده. یا قلیل الفائدة است الحاق فرموده. یا چون خلاف احتیاط است الحاق فرموده یا چون عسر است الحاق فرموده.

س: حکمت آن هست.

ج: حکمت این الحاق می‌شود که این کار را فرموده و باز اشکال به شیخ نیست؟ یعنی به این معنا که به این‌ها استدلال فرموده است که می‌فهمیم که عجز از توریه لازم نیست. چون عاجز از این مواردی که توریه هم عاجز نیستی از آن، امام الحاق حکمی فرموده به موارد استکراه، خب چه اشکالی به شیخ است؟ چون تطبیق کرده دیگر.

اما جواب از این که کسی قیاس بخواهد بکند بله آن جواب قیاس بگوید آن‌جا این‌جوری هست این‌جا هم این‌جوری هست پس این درست است بگوید آقا این‌جا با آن‌جا فرق می‌کند قیاس مع الفارق است. برای تقریب قیاس خوب است می‌گوید آقا این قیاس مع الفارق است ممکن است بگوید آقا قیاس مع الفارق است. شما چرا می‌آیید بحث بیع و انشاء و این‌ها را بر آن قیاس می‌کنید؟ این یک نحوه جوابی است که در کلمات بزرگان وجود دارد.

جواب دیگری که وجود دارد در کلمات، این هست که همان جوابی که در دلیل سوم گفته می‌شد

س: به این چهار مورد برمی‌گردیم؟

ج: بنا نداشتیم برگردیم.

س: یعنی منظور این است که آن نادر را اگر جدایش بکنند؟؟؟

ج: نه بینید نادر به آن معنا که یعنی کالمعدوم باشد که نیست.

س: نه کاری به آن ندارم می‌خواهم ببینم این حیثیت نادر را اگر از آن فرمایش عسر امام جدا بکنیم چیزی که نادر باشد خب اگر که مردم انجام نمی‌دهند و واقعاً مورد دستور شارع باشد باید دستور به آن بدهد این دلیل نمی‌شود یعنی اگر واقعاً آن‌ها نادر هستند نادر اتفاق می‌افتند ولی مورد اهتمام شارع هستند و عسری هم در آن وجود ندارد یعنی از وضع چهارم جدایش بکنیم خب باید امام به او دستور بدهد مردم توجه ندارند امام متنبه می‌کند او را که این کار بدهید وظیفه‌ی آن‌ها این هست که آن کار را انجام بدهند دیگر.

ج: حالا جواب این هم خواهد آمد.

جواب دوم همان جوابی است که در حدیث رفع داده می‌شد. در حدیث رفع که شیخ فرمود عموم حدیث رفع را بخواهیم حمل بکنیم بر جایی که عجز از توریه است حمل مطلق بر فرد نادر لازم می‌آید. جواب چی داده شد؟ گفتم این حمل مطلق بر فرد نادر نیست بلکه خود آن چیست؟ ضیق فم الرکیه است. همان جواب را در این‌جا دادند. گفتند این روایات چه گفته؟ یا خود سائل آمده گفته آقا مکره بودم یا امام فرموده که در مورد اکراه می‌توانی قسم دروغ بخوری، پس خود این موضوعش جایی است که یعنی توریه هم نمی‌توانی بکنی. اگر

مفروض ما این هست خب در اشاره نکردن، اشاره نمی‌خواهد، توی خود معنای اکراه افتاده، امام برای چه دیگر بیابند اشاره بکنند؟ که این هم یک جواب حساسی است کی به او اشاره بکند؟ خب واژه‌ی اکراه را که دارد یا سائل به کار می‌برد یا امام به کار می‌برد توی آن افتاده که یعنی عاجز از توریه هم هستی. این هم جوابی است که شیخ الاستاد در ارشاد الطالب دادند گفتند این با آن فرقی نمی‌کند شاید از کلام محقق خوئی هم استفاده بشود این مطلب. این هم یک جواب متینی است.

جواب سوم: جواب سوم این هست که این‌جا اشاره‌ی بر امام لازم نیست چرا؟ چون یا این‌ها غافل هستند شخص در مقام اکراه، در مقامی که سلطانی، جابری، جائری و بالاخره شخصی، ظالمی می‌آید اکراه می‌کند یا این مکره غافل از این هست یا غافل نیست اگر غافل هست خب واقعاً اکراه صادق است دیگر، چون مجرد قدرت که موجب صدق عدم اکراه نمی‌شود بلکه باید غفلت از آن هم نداشته باشد. همین که ممکن است که از او سر بزند کفایت نمی‌کند باید قدرت بر آن و توجه به آن هم داشته باشد. پس اگر این‌ها متوجه نیستند خب در صورتی که متوجه نیستند وظیفه‌ی توریه ندارند و صدق اکراه هم می‌کند چون غافل است. از این که می‌تواند یک مخلصی دارد مثلاً مثال بزنم هم در آن غیر توریه اگر کسی اعوان و انصاری پشت سر او نشستند اما این غافل است از این که این‌ها نشستند و با این‌ها می‌تواند دفع ظلم ظالم بکند اصلاً توجه ندارد که الان مثلاً اعوان و انصارش این‌جا هستند. غفلت کرده، این‌جا صدق اکراه می‌کند یا نمی‌کند؟ وجود آن‌ها بدون این که این توجه داشته باشد که باعث نمی‌شود که صدق اکراه نکند. وجود آن‌ها مع توجه به این که آن‌ها هستند باعث می‌شود که صدق اکراه نکند. امکان توریه مع الغفلة از این که من می‌توانم توریه بکنم که موجب عدم صدق اکراه نمی‌شود که.

پس این که اشاره نکردند ائمه علیهم السلام از دو حال خارج نیست یا این‌ها توجه دارند یا ندارند. اگر توجه ندارند که آقایان هم فرمودند معمولاً افراد توجه ندارند. خب واقعاً حکم آن‌ها مرفوع هست دیگر، چون اکراه صادق است. لازم نیست که امام بیاید تبدیل موضوع بکند که، خب واقعاً توجه ندارند اکراه صادق است. حکم‌شان؟؟؟ اگر توجه دارند که خودشان می‌دانند که اکراه نیست به فرض این که در لغت و عرف داریم می‌گوییم مأخوذ است دیگر. پس لازم نیست امام اشاره بکند. چون یا غافل هستند یا غافل نیستند اگر غافل نیستند که خب صدق نمی‌کند خودشان هم می‌دانند اگر غافل هستند خب واقعاً اکراه صادق است و حکم آن‌ها مرفوع است برای چه امام بیاید توجه به آن‌ها بدهد؟ لزومی ندارد بلکه اشاره کردن غیر مستحسن است. چرا؟ برای این که در معرض خطر هستند با توریه یک خرده وام می‌گیرد از آن حرف قبلی. برای این که وقتی توریه می‌کنی، مشتت یک دفعه باز می‌شود در معرض خطر است. از این جهت بهتر این هست که نگویند به ایشان. پس

این هم یک بیانی است. بیان خوبی هم هست که مرحوم محقق آقای آسید محمد سعید حکیم دام ظلّه در مصباح المنهاج ایشان این را فرموده است در مصباح المنهاج فرموده که این هم بیان متینی است که وجهی برای اشاره‌ی این جا وجود ندارد بعد از این که ما تسلیم شدیم که عرفاً و لغتاً اگر تخلّص به توریه ممکن است صدق نمی‌کند اگر این را تسلیم شدیم دیگر این جاها ...

س: ???

ج: تنبیه آن لازم نیست.

س: تنبیه دادن لازم نیست چون موضوع است.

ج: چون موضوع است دیگر. و واقعاً رفع اکراه ... آخر چون رفع اکراه هم ظاهری نیست که، واقعی هست. خب اگر مکره است خب واقعاً وظیفه ندارد. مثل کجا؟ مثل همان که امام باقر سلام‌الله علیه در حمام غسل می‌کردند کمرشان را یک کسی آب که می‌ریختند یک جایی آب نگرفته بود شخصی آن جا بود گفت آقا کمرتان آب نگرفته، حضرت فرمودند ما علیک، لزومی نداشت که تو حالا به من بگویی. البته ما قائل نیستیم به این که امام نمی‌دانسته، می‌خواستند مسئله به او یاد بدهند، حالا اگر دید، یکی دیگر، امام که به موضوعات هم عالم هستند اگر بخواهند این شائوا علموا، حالا شاید هم بگوییم که نمی‌خواستند که بدانند. طبق عادی می‌خواستند که عمل بکنند. یا حضرت امیر سلام‌الله علیه دارد که وقتی برای چی تشریف می‌بردند آب می‌پاشیدند به خودشان، نقل شده که می‌فرمودند که لأبالی أ بولّ اصابنی أم ماء؟ یعنی یک کاری می‌کنم که شک کنم. قبلاً یک آبی می‌پاشیدند که شک کنند. خب این بخاطر این هست که این شائوا علموا، اصلاً نمی‌خواهند بدانند در این جا. و وقتی هم ندانند واقعاً حکم خدا همین است. مشکلی ندارد. پس بنابراین این هم یک وجه حسنی است که در مقام فرموده و هنا اجوبه آخری که ان شاء الله جلسه‌ی بعد که پس فردا هست فردا که به خاطر شهادت حضرت تعطیل است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.